



متنی تازه از

عاطفه بانک

مقدمه

حرفیایان در عصری حرکت خود را آغاز کردند که سرزمین ایران حکومت‌هایی چون غزنویان، سلجوقیان و مغولان را تجربه کرده و به عهد تیموریان رسیده بودند. اوضاع مردم به لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بسیار نابسامان و همه این عوامل موجب رشد تصوف و افکار صوفی مآبانه شده بود. برخی از جنبش‌های صوفیانه به دلیل مزبور، رنگ سیاسی به خود گرفته و حتی تبدیل به دولت و حکومت نیز شده بود. برخی از خانقاه‌ها که در آغاز صرفاً معنوی بودند، به تدریج رنگ سیاست به خود گرفته و طالب حکومت شدند. با این حال همه آنها رنگ و روی معنوی و عرفانی داشت. این امر جاذبه فراوانی داشت و خلائق را به دور خانقاه جمع می‌کرد. این جماعت عمدتاً از فقها و اهل شریعت بدگویی می‌کردند و راه و رسم خانقاهی را ترویج می‌کردند.

یکی از فرقه‌هایی که در این شرایط پدید آمد، حروفیه بود که با بسیاری از جریان‌های صوفیه متفاوت، اما خاستگاه فکری آن همسان و در همان شرایط بود. این فرقه که شرح آن در بسیاری از متون قدیم و جدید آمده است، عقاید خاصی در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و الهیات داشتند. آنان متون فراوانی تدوین کرده و تلاش کردند با زبان خاصی که بیشتر زبان رمزی است با هواداران خود سخن بگویند. بسیاری از این متون تاکنون چاپ شده اما شماری از آنها همچنان در کتابخانه‌ها مانده است.

رساله وصیت‌نامه

رساله حاضر یک وصیت‌نامه عرفانی است از ابوالبقاء اسحاق الحسینی استرآبادی که آن را در ۸۱۸ نوشته است. این رساله به فارسی است و دو مقدمه و پنج فصل دارد. در مقدمه اول و دوم آن مباحث نظری عرفان مطرح شده و فصول اول تا سوم مربوط به سیر و سلوک عملی است و مجدداً در فصل چهارم و پنجم مباحث نظری مطرح شده است. این وصیت‌نامه در مجموعه‌ای قرار گرفته است که شامل چندین رساله عرفانی دیگر از دیدگاه حروفیه است که عبارت است از:



الف. شرح جوییدن نامه از ص ۱ تا ۶۸

ب. شرح عرش نامه از ص ۷۰ تا ۲۱۱

ج. رساله تحقیق نامه از ص ۲۱۴ تا ۲۸۱

د. رساله وصیت‌نامه از ص ۲۸۴ تا ۳۱۵. مؤلف این رساله از پیروان سید فضل بوده و خود را پیرو تاویل و دارای تالیفات متعدد معرفی می‌کند.^۱

معرفی مؤلف

نام کامل مؤلف «ابوالبقاء اسحاق حسینی استرآبادی حروفی» است از سوانح زندگی او اطلاعات بسیار کمی در دست است. شیخ آقا بزرگ طهرانی آن را می‌شناخته و نویسنده را ابوالبقاء اسحاق الاسترآبادی الحروفی الحسینی معرفی کرده و می‌افزاید که نسخه‌ای از آن در ترکیه نگهداری می‌شود.^۲

در مجموعه رسائل حروفیه چاپ کلمان هوار که شامل رسائلی چون هدایت‌نامه، نهایت‌نامه، اسکندرنامه است، از محرم‌نامه سید اسحاق نام برده شده است. ممکن است که مقصود وی همین شخص یعنی ابوالبقاء اسحاق الحسینی استرآبادی مؤلف وصیت‌نامه مورد نظر ما باشد. او خود را متولد به سال ۷۷۱ دانسته و تاریخ تألیف محرم‌نامه را ۸۳۵ ذکر کرده است. بنابراین متصور است که رساله وصیت‌نامه که تألیف ۸۱۸ است از وی باشد.

به گفته عبدالباقی گولپینارلی تنها نام «حسینی» به عنوان یکی از شاگردان و پیروان فضل‌الله نعیمی، مؤسس حروفیه نقل شده^۳ و در ادامه آمده است: «از خواب‌نامه سید اسحاق استرآبادی خلیفه فضل درمی‌یابیم که فضل چگونه در راه تصوف به سلوک پرداخته است. سید اسحاق واقعه را به نقل از فضل چنین شرح می‌دهد...»

این سید اسحاق حسینی می‌تواند نویسنده وصیت‌نامه ما باشد.

گولپینارلی می‌افزاید... «در اطراف فضل که خود را مهدی می‌پنداشت و معرفی می‌کرد هفت تن گرد آمده بودند که عبارتند از: شخصی که نام به نام فخرالدین، جلال‌الدین بروجردی، فضل‌الله خراسانی، حسینی، عبدالصفهانی و... اینان اولین پیروان فضل بودند (همان ص ۵). و ایضاً آمده است: میرشریف از جانشینان فضل در بیان الوقایع خلفای او را به ترتیب این چنین آورده است: امیر سیدعلی، حسین کیا بن ثابت، مولانا مجدالدین، مولانا محمود، مولانا کمال‌الدین هاشمی، خواجه حافظ حسن، شیخ علی مغزایش، مولانا بایزید، توکل بن دارا، مولانا ابوالحسن، امیر سید اسحاق، امیر سید نسیمی و...»^۴

همو تحت عنوان «خلفای فضل» از شخصی به نام خواجه سیداسحاق که از نزدیکان فضل است نام برده است: میرسیداسحاق را مرشد خراسان نامیده‌اند و سیدالسادات لقب داده‌اند، از اهالی استرآباد بود و کتاب محرم‌نامه خود را به گویش استرآبادی تألیف کرده است. او در ۷۷۱ به دنیا آمد بعدها جزو یاران نزدیک فضل شد و طبق گفته خود، دختر فضل را به زنی گرفت. در ۸۳۱ کتابی پرداخت به نام محرم‌نامه و در آن اصول عقاید و اندیشه‌های حروفیان را شرح داد و از جانشینی دختر فضل با لقب «کلمه الله هی العلیا» جانبداری کرد. او قبل از این اثر احتمال دارد که آثار دیگری چون: اشارت‌نامه (۸۰۷) و بشارت‌نامه و نامه‌نامی (۸۰۷) را نیز به سیاق مثنوی قلم زده باشد.^۵

غیاث‌الدین محمد، خواهرزاده علی‌العلی و نویسنده استواء‌نامه می‌نویسد: «سیداسحاق پیشوای حروفیان خراسان است (در نیمه اول سده نهم) و پیروان او به کفر گراییده‌اند، و اهل خراسان و مسترشدان سیدالسادات امیر اسحاق - رضی الله عنه - برآند که مادام که در قید بشریت‌اند، ادراک بهشت و تصرف بهشت و بهشتیان می‌یابد کرد. چون خلع بدن کرده شود با آن ادراک واصل خواهند شد...»^۶

خواب‌نامه و اشارت‌نامه و محرم‌نامه یا محرم‌نامه و تراب‌نامه هم به سید اسحاق نسبت داده شده است. همان‌گونه که گذشت ابوالبقاء اسحاق الحسینی رساله خود را با عنوان وصیت‌نامه در تاریخ شوال ۸۱۸ نگاشته و دلیل کتابت آن را «درخواست جمعی از درویشان صادق و طالبان محقق و همدمان محرم و محرمان همدم دانسته». نزدیک به همین عبارت را در رساله محرم‌نامه هم ملاحظه می‌کنیم آنجا که در باره دلیل تألیف آن می‌نویسد: «جهت همدمان محرم و محرم همدم». شاید بتوان حدس زد که نویسنده این دو رساله همان سید اسحاق حسینی است.

نسخه‌ها

رساله حاضر بخشی از یک مجموعه (جنگ) است و سه نسخه در: (۱) کتابخانه ملی (۲) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ (۳) کتابخانه بروسه ترکیه از آن موجود است.

نسخه خطی کتابخانه ملی (شماره ۶۶۰۵) دو مقدمه و پنج فصل دارد (از ص ۶۰۱ تا ۶۵۴) این مجموعه به خط نستعلیق و نسخ نوشته شده و احتمالاً متعلق به قرن یازدهم است. سرفصل‌های آن با مرکب قرمز نوشته شده و جلد آن تیماج قهوه‌ای و دارای ترنج و نیم ترنج است و جنس این جلد مقوایی لولا دار به ابعاد (۱۷۵×۱۲۰) و کاغذ آن اصفهانی است.

نسخه دوم از وصیت‌نامه در فهرست دانشگاه تهران^۲ رساله چهارم از یک جنگ است. خط آن نسخ سده دوازدهم است (از ص ۲۸۵ تا ۳۱۵). براساس فهرست دانشگاه تهران، این رساله دو مقدمه و دو فصل دارد. البته ذکر دو فصل در این فهرست به جهت افتادگی است که شامل سه فصل آخر می‌شود. جلد آن تیماج مشکی، ورق آن اصفهانی و ابعاد آن (۱۰×۱۵) است.

نسخه سوم در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه بروسه^۳ معرفی شده است که نویسنده به آن دسترسی نداشت.

محتوای وصیت‌نامه

مؤلف وصیت‌نامه پس از شکر و سپاس حضرت حق و درود بر حضرت رسول اکرم (ص) و اولاد و عترت او، آنها را نقاط دایره ولایت و مراکز مراتب الهییت نامیده است. آدمیان را فطرتاً دارای طبع سلیم دانسته و اخلاق حسنه و اعمال صالحه را جبلی وی می‌داند. انسان‌ها دارای طبایع مختلفاند که گاه به دلیل رعایت نکردن اعتدال، دچار بیماری روح و جسم می‌شوند که در هر دو صورت باید به نزد طیب حادث بروند. عقاید باطل مانند اعتقاد به تناسخ و الحاد و اباحه موجب بیماری و عقاید صحیح یعنی بر جاده شریعت مصطفوی قائم و قاعد بودن، موجب صحت روح و قلب شده و قلب انسان را به "عرش الله" تبدیل می‌کند.

اگر مریض متقاد معالجه طیب نشود، وصف حالش مانند آیه شریفه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» خواهد بود.

هر فکر و اعتقادی که بر دل تجلی کند، لقمه‌ای است که به روح می‌رسد پس باید در غذاها و شربتهای روحانی افراط و تفریط نشود.

سید اسحاق شریعت مصطفوی را همان "مقعد صدق" می‌داند که هر کس در آن است، نزدیک پادشاه قادر می‌باشد. پس هرگاه طالب سالک بر شریعت مصطفوی دل و جانیش را با غذاها و شربتهای روحانی تقویت کرد، بدون شک قلب او "عرش الله" و "بیت الله" می‌گردد و توحید که غذای روح است، مصلح او می‌شود و حضرت عزت از عرش دل او به کرسی زبان او نزول می‌کند و او بیان‌کننده حقایق سموات و ارض می‌گردد.

وی می‌گوید: مقصودش از بیان این مقدمات آن است که جمعی از درویشان صادق و طالبان محقق، همدمان محرم و محرمان همدم از وی خواستند که رساله‌ای بر سبیل اختصار به اسم وصیت‌نامه بنویسد. ایشان این مختصر را مشتمل بر دو مقدمه و پنج فصل که بیانگر قانون آداب فقر و اوضاع درویشی است، نوشتند.

در مقدمه اول، نبوت را ظاهر ولایت می‌شمارد و اطاعت از نبی را امری ضروری به حساب می‌آورد او می‌گوید: هیچ معنی، بی‌صورت و هیچ باطن، بی‌ظاهر نمی‌تواند باشد. پس ولی در امور شریعت از نبی متابعت می‌کند. قوانین شریعت مانند آئینه است که وجه ولایت در آن آئینه نمایانده می‌شود. چنانچه سؤال شود، که اگر آئینه برداشته شود آیا وجه ولایت برداشته خواهد شد؟ پاسخ می‌دهیم که وجهی که در آئینه نشان داده می‌شود، محسوس است. اگر آئینه برداشته شود وجهی که می‌ماند، خیالی است و نه محسوس. و خیال با حس، رابطه‌ای ندارد. پس کسی که بگوید من حقیقت را مشاهده کردم و بخواید از شریعت عدول کند، در واقع سقیم القلب و قبیح الوجه است.

چنانچه حضرت صاحب تأویل (مؤسسه فرقه حروفیه) در محبت‌نامه الهی می‌فرماید: «اگر طالب سالک، به حقیقت علم الهی برسد و وجه خود را تسلیم کلمه و کلمه الهی کند ولی در عمل، صالح محسن نباشد و از ملت ابراهیم تبعیت نکند نماز و حج و طواف و اخلاق به جا نیآورد، در آن "تسلیم" فایده‌ای نیست و مدعی کذاب است.»



گلیبناری



در مقدمه دوم آدمیان به سه صنف و طایفه تقسیم شده‌اند: «اول نیکی‌کنندگان بالذات که همان انبیاء و اولیاء و محققان هر عصرند و تعداد آنها اندک است که "قلیل من عبادی الشکور" دوم بدی‌کنندگان بالذات مانند ابوجهل و امثال او. سومین طایفه مایل‌الطرفین‌اند که اکثریت مردم در این گروه‌اند و اهل ارشاد با این گروه سر و کار دارند. این گروه بیمارند و قابل صحت می‌باشند. اگر هدایت ازلی و عنایت لم یزلی شامل حال ایشان شود و آنها به دست طیب اقتدا کنند، بدون شک عارضه‌ای که سبب حجاب بشریت شده زایل می‌شود و جهات سته ایشان را انوار وجه الله فرا می‌گیرد و در شأن ایشان صادق می‌آید که "فاینما تولوا فثم وجه الله". و اگر از هدایت ازلی رو برتابند و بدست طیب اقتدا نکنند "فزادهم الله مرضاً" وصف حال ایشان شود و با وجود این خود را صحیح‌المزاج می‌دانند: "و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون"»

مؤلف در فصل اول، اذکار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را شعار

خداپرستان در دایره نبوت و ولایت بیان کرده است.

برای اخلاق حمیده و ذمیمه نیز مؤلفه‌هایی را ذکر می‌کند. رأس اخلاق ذمیمه را دوستی و طلب مال و جاه دانسته و رأس اخلاق حمیده را ترک دوستی مال و جاه می‌داند. او علم فقر را همان علم توحید می‌داند و آن را اصل علوم قلمداد می‌کند و معتقد است به واسطه به دست آوردن اندک مایه‌هایی از علم، نباید خود را طیب دل‌های سقیم دانست. ایشان برای اهل صدق و اخلاص و اهل زرق و طامات نشانه‌هایی را بیان می‌کند. علامت اهل اخلاص، بی‌طمعی در مال و جاه و تواضع با اهل تواضع، در قول و فعل است. تواضع در فعل یعنی برای برآورده ساختن حاجات درویشان، ترک حاجات خود کردن و...

توصیه مؤلف برای طالب سالک آن است که ترک تکلف کند و صحبت دانایان را غنیمت شمرد. دانا کسی است که مشکلات دینی او را حل کند و همنشینی با دانا موجب ترک تکلف و ریا و ترک محبت و ناموس دنیا و مال و جاه می‌شود و دنیا و عمر و زندگانی در نظرش بی‌ارزش خواهد شد.

فصل دوم و سوم اختصاص به توصیه‌هایی در باب سیر و سلوک دارد از آن جمله: دوری از ریا و شعبده، عمل به واجبات و ترک محرّمات الهی، ترک تکلف جامه و مسکن و طعام، منع هوای نفس و... وی کم خوردن و کم آشامیدن، کم خفتن و کثرت ذکر و نماز و مداومت بر صوم و خلوت را از پایین‌ترین مراتب مجاهده نفس می‌داند و حقیقت مجاهده نفس را گذشتن از تقلید و عادت و آیین آباء و اجداد قلمداد می‌کند. مؤلف مجاهده نفس واقعی را گذشتن از تقلید می‌داند، و این کار را بس عظیم می‌شمرد زیرا کار مردان و آزادگان و ابدال است. سایر امور (کم خوردن، کم آشامیدن، مداومت بر صوم و صلاه و...) کار پیرمردان و پیرزنان است. بلکه این اعمال برای حصول یقین است و اوضاع عبادات بدنی برای رفع حجب از قوه مدرکه می‌باشد. اگر طالب سالک پس از انجام این اعمال نفس خود را معزز و مکرم بیند، این احتمال هست که از وسوسه شیطان باشد.

پس سالک باید تأمل کند که اعتقادی که به طریق تقلید و نقل از مادر و پدر فرا گرفته است صفت ذات او خواهد شد و حس و عقل و نفس با آن الفت پیدا خواهد کرد، چنان که گفته‌اند: "عادت چو کهن شود طبیعت گردد"، بنابراین او باید این اعتقادات و رسوم و عادات را ترک کند، "موتوا قبل ان تموتوا" به نوعی بیانگر این مقام است. اما این چنین تجربیدی باید حتماً نزد مرشد محقق باشد.

حاصل سخن آنکه مجاهده نفس، ترک رسوم و عادات و اعتقاداتی است که نفس به آن خوگیر شده است و در آن معانی محقق نیست بلکه به تقلید آنها را فرا گرفته است. شرط مجاهده نفس آن است که از برای خدا باشد نه از برای هوا، برای رفع حجاب و پندار باشد تا نفس روی به عالم باطن نهد و متوجه ادراک حقایق اشیا شود و به آن خوگیرد که: "لا

يذوقون فيها الموت الا الموته الاولى".

او ملامت کشیدن و حقارت نزد مردم را عامل رفع حجب از نفس و درک حقایق اشیا می‌داند. از نظر او تفاوت در مشرب انبیاء (ع) بدلیل: (۱) اقتضاء زمان (۲) قابلیت قوم زمان (۳) حکمت الهی است. سید اسحاق علت تحریر این کلمات را بیان مشرب اهل الفضل و التأویل می‌داند و ادمه می‌دهد هیچ چیزی مانند لقمه حرام و قول دروغ مانع اصلاح روح و جسم درویش نیست. بهترین پول آن است که بدست خود حاصل شود و در کسب دروغ نگویید. درویش باید ظاهر و باطنش را از حرام پاک دارد. حرام دو قسم است:

(۱) برخی امور نجس‌العین و حرام مطلق‌اند مانند دم، لحم خنزیر و نظر شهوت به عورات غیر محارم و امارد و...
(۲) برخی امور نجس‌العین و حرام نیستند مانند غیر مسکرات اما به واسطه فعل فاعل حرام می‌شوند مانند گوشت گوسفند که حلال است اما برای کسی که آن را به غضب تصرف کند حرام می‌شود.

طمع در جاه از طمع در آسائیدنی و زر و نقره و... بدتر است. زیرا نفاق و ریا و دروغ لازمه این نوع طمع است. ترک طمع یعنی آزاد شدن از رد و قبول مردم.

ای درویش! خدا بر تو آسان خواسته است زینهار که کارها را بر خود دشوار مسازی، زیرا از انجام آن تکالیف باز خواهی ماند. بدان که ادراک انسان در آن واحد متوجه دو چیز نمی‌تواند باشد. پس آنگاه که ادراکات تو به سوی مسکن و ماکول... صرف شود از ادای تکلیف حق بازخواهی ماند.

سالک طالب نباید امور مشروع را ترک کند مثلاً رفتن در بازار گاهی موجب رفع حجاب می‌شود البته در صورتی که بر نفس خود مسلط شده باشد تا منفعَل نشود. اما ترک هوای نفس بر او واجب است. برخی امور را باید ترک کند در حالی که هم خرقه او به آن مشغول است و بالعکس بسیاری از امور هستند که او به آن مشغول است و هم خرقه او باید آن را ترک کند. درویش باید بداند که در طریقه سلوک برخی امور نسبت به او مفید است و نسبت به دیگری مضر و بالعکس. پس سلوک تقسیم می‌شود به: (۱) سلوک مبتدی، (۲) سلوک متوسط، (۳) سلوک منتهی. بنابراین نباید لب به اعتراض گشاید و در این صورت کار او با مرشد آسان خواهد بود.

در فصل چهارم بحث از این است که انسان فطرتاً بعضی از امور را دشمن و برخی را دوست می‌دارد. تفاوت افراد در حب و بغض به دلیل تفاوت در کلمات مجرد الهی و حروف بینات الهی و سبجانی است. زیرا ترکیبات در مجردات، نامتناهی است "ما نفدت کلمات الله" و در نتیجه انسان‌ها در استعدادهای فطری متفاوتند. بنابراین انسانی که فطرت معتدل دارد، از هر چه نفرت داشته باشد آن چیز منکر است و بالعکس به هر چه میل کند مرغوب است. مانند میل و نفرت انبیاء (ع) که متابعت از آنها عدل و عدم متابعت، ظلم است.

آنچه نزد طبع معتدل مشروع است، ادب است و آنچه نامشروع می‌باشد بی‌ادبی است. البته اینکه چیزی با طبع و مشرب ما پسندیده باشد یا ناپسند، باید با برهان و دلیل باشد. زیرا به عادت و تقلید اعتمادی نیست و نباید به میل طبیعت خود حرکت کرد. هر امر مشروع به سبب ادب، پاک و مرغوب است و هر چه نامشروع است بی‌ادبی و ناپاکی و متروک می‌باشد.

هیچ آیینی اشرف و اکمل از آیین شریعت نیست، ظاهر آن موجب نظام عالم و باطن آن مرآت جمال نمای حضرت حق و موجودات عالم است و هیچ مجاهده نفسی دشوارتر از مداومت بر قواعد شریعت نیست. اما برخی از اهل طامات و ترهات قدر شریعت را ندانسته‌اند.

هر ترک و تجریدی باید به جهت رعایت این سه امر باشد تا به حقیقت شریعت برسد:

(۱) حلال خوری، (۲) حلال کوشی، (۳) راستگویی

انسان به دلیل حجب فطرت از خدا دور شده است و دور شدن از خدا به این معنی نیست که خدا در مکانی باشد و تو از آن مکان دور افتاده باشی. این حجاب دو نوع است:

(۱) حجاب نورانی، (۲) حجاب ظلمانی.

وی محجوب به حجاب ظلمانی را به خدا نزدیکتر از محجوب به حجاب نورانی می‌داند.

او می‌گوید: هر چیز که در علم تو بیاید، با تو باقی خواهد ماند و از بین نخواهد رفت. زیرا هر چیز که بالفعل همراه انسان





است بالعلم نیز همراه اوست و هر چه بالعلم همراه انسان است، بالفعل نیز همراه اوست. پس هر امری از شریعت را که به تقلید و ایمان قبول کرده‌ای و بالفعل نزد توست، اگر قطاع الطريق ربا و نفاق و... از تو بستاند دیگر تو چیزی نخواهی داشت. اما اگر امور شریعت را بالعلم دانسته باشی و بالفعل هم حاصل باشد، به هیچ وجه امکان فوت آن نخواهد بود این یعنی علم‌الیقین. به همین جهت است که گوینده کلمه توحید اگر چه به تکالیف شریعت عمل نکند، کافر و نجس‌العین نیست.

نزد اهل فضل و سایر محققین غیر خدا موجود نیست و همه موجودات صور الهی‌اند. وقتی علم اشیا از غیب و شهادت بر تو تجلی می‌کند، می‌فهمی که هر چیزی که در نظرت آمده همگی صور حق‌اند و حضرت حق در هر یک از اشیا متجلی است.

سید اسحاق در فصل پنجم می‌گوید: «بدان که حضرت حق سبحانه و تعالی مسبب‌الاسباب است. یعنی هر چه را که می‌آفریند به ماده و سبب و واسطه آفریده است. پس مقدمه

بهشت و دوزخ هم ماده و سبب لازم دارد و ماده نقوش بهشت و دوزخ، فکرها و قول‌ها و فعل‌های آدمیان است. افکار و اعمال طیبه ماده و سبب آفرینش حور و قصور است و... است و افکار و اعمال خبیثه نیز ماده و سبب آفرینش حیات و عقارب و... است. اهل بهشت و اهل دوزخ تحت تجلی ذاتی حق‌اند، بالاتفاوت.»

وی در ادامه بیان می‌کند که: «قانون شریعت بر وضع صورت و هیأت پدر تو که آدم است نهاده شده "لا یكلف الله نفساً الا وسعها". این قوانین برای این است که خود را در آینه پرستش ببینی و موجد و خالق خود را نیز مشاهده کنی.» بنابراین درویش طالب باید سعی کند تا به حقیقت نفس خود و موجودات مطلع شود زیرا خداوند فرموده: «من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی.» پس باید در این عالم مشاهده ذات و صفات حق و ملائکه و بهشت و دوزخ و هر چه در عالم معاد موعود است، بنماید که اگر در این عالم مشاهده نکند، در آن عالم هم مشاهده نخواهد کرد.

وی الحد اباحه را گردنهای سخت و دشوار معرفی کرده خصوصاً در آن روزگار که سخنان مجمل متصوفه در افواه عوام افتاده و هر کس خود را موحدی تصور کرده است. او می‌گوید: روح پس از خرابی بدن باقی خواهد ماند نه به طریق اهل تناسخ بلکه به کیفیتی که در کتب آسمانی و احادیث نبوی بیان شده است.

رابطه فرزندان آدم با حضرت حق دو گونه است: (۱) حالت عبدیت، (۲) حالت محبت. کسی که در مقام محبت است، در بهشت درجات است و کسی که در مقام عبدیت است، در بهشت نجات؛ و کسی که نه در مقام عبودیت و نه در مقام محبت است "اولئک کالأنعام بل هم اضل" وصف حال اوست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. فهرست نسخ خطی فارسی، ج ۲، قسمت ۱، ص ۱۴۸۴.
۲. الذریعه: ج ۲۵، ص ۱۰۷.
۳. فهرست متون حروفیه، ص ۸.
۴. همان، ص ۱۶.
۵. کتاب حروفیه در تاریخ، ص ۴۳.
۶. واژه‌نامه گرگانی، صادق کیا، به نقل از استواننامه، صص ۷ و ۳۰۶.
۷. فهرست دانشگاه تهران، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، ج ۱۱، شماره ۲۴۷۷.
۸. همان، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۴۸۴.